یادداشت

زمان در مجموعه شعر «آناهید»

...جهان دیگر تحمل ما را ندارد...

سریا داودی حموله
شاعر و منتقد

رامین تاری‌وردی شاعر دندان‌پزشک، مجموعه شعر «آناهید» را از طریق انتشارات بلم در ۱۴۰۴ منتشر کرده است. این شاعر مضمون‌گرا، غرق در آفرینش محتوا و معانی تازه از کلمات است. مضامین و مفاهیم شعری را از سر ذوق می‌سراید، و با توسل به مفاهیم طبیعت، واقعیت‌های هستی را بازتاب می‌دهد. «دلم روی گسل است/انگار،/ وقتی تو می‌آیی». این روایتگر احساس و عواطف، به موقعیت‌های روایی شعر توجه مضاعف دارد. به دنبال کشف رابطه‌ی معنایی بین کلمات است. خودآگاهیش بر ناخودآگاهش غلبه دارد، با تک‌گوی‌های مونولوگ‌وار جهان هستی را به اشیا و پدیده‌ها پیوند می‌زند. «دسته‌اش جوانه زده بود/ و تیغه‌اش ناله‌ی افرا را به یاد داشت/ تبر خسته پدربزرگ/ ساعتم را کوک می‌کنم/ فردا را جلو می‌اندازم/ از آینه بیرون می‌آیم/ درون لباسم می‌روم/ هر روز...». رویکرد شاعر به واژه‌هایی نظیر «زمان و مرگ» متفاوت است. زمان یکی از مفاهیمی است که در ذهن و زبان شاعر نقش پررنگی ایفا می‌کند. زمان یک کاراکتر پرقدرت در اشعار است، که به هر سویی می‌چرخد. چهره‌ای چندلایه دارد، گریزپا و پرشتاب است. زمان نقش‌های مختلفی بر عقربه دارد. این مفاهیم به شکل آشکارا و نهان به تصویر درمی‌آید. گاه زمان در وضعیت تراژیک قرار دارد، که در این حالت رفته رازآلود است. گاه زمان متاثر از حسرت و اندوه لحظات گذشته است، که در محوریت اندوه نقش می‌گیرد. اما تکرار (۵۵ سالگی، ۵۵ ساله، ۲۵ سال...) مانند چرخش زمین به دور خورشید، کاملاً شخصی و فردی است (چقدر لج‌بازند/ آیینه‌هایی که تو را/ هر روز ۵۵ ساله نشان می‌دهند). زمان به واسطه نقش‌های مختلط چرخش دورانی دارد، در بیشترین حالت زمان ایستایی ندارد، می‌گذرد و پرشتاب می‌گذرد، هر دفعه با مفهومی دیگر نظیر «روز، شب، امروز، امشب، فردا، صبح، سال، ماه، شنبه، پنج‌شنبه، ساعت، ثانیه، شهریور، اردیبهشت، لحظه...» ظاهر می‌شود. مظاهر طبیعت در محوریت زمان در تکرار فصول (بهار، تابستان، پاییز، زمستان) مدور و چرخان‌اند. که طبق حرکت منظومه‌ها سبب پیری و ناتوانی، مرگ و نیستی می‌شود. مرگ حضوری پررنگ و ملموس دارد. مرگ در اشعار رازآلود و گنگ است، تراژیک‌وار است، گاه هراس‌انگیز و وهمناک می‌باشد. پر راز و رمز است، در زمان حال مفهوم مشخصی دارد، ملموس و محسوس است، و در زمان گذشته سرشار از حس‌های نوستالژیک است. «این روزها/ از جای خالی خودم می‌ترسم». شاعر مرگ‌اندیش نیست، بلکه اندوه و غمگینی‌اش برای روزهای از دست‌رفته است. در این وضعیت شاعر دنیای درون و وضعیت درونی خویش را توصیف می‌کند. آن‌چنان که بیشترین تمرکزش بر مفاهیم عام بشری است. و تکرار متناوب «مرگ» تنهایی و حسرت، اندوه و غم را به تصویر می‌کشد. «ای کاش/ مرگ آن‌قدر زیبا بود/ که ما نمی‌توانستیم خاکش کنیم». این کوتاهک‌ها مبتنی بر روایت‌مداری هستند. ساختار اشعار متعارف و عینیت‌مند، و در جهت کشف تازه از ساختارهای معنایی است. فضای اشعار یکنواخت است. زبان ساده و بی‌آلایش، تقابل و تقارن‌های کلامی، هم جهت حرکت کرده‌اند. «گله‌ای ندارم/ به فاصله‌ها عادت کرده‌ام/ زندگی را دویده‌ام/ بی‌آن‌که مدال بگیرم» شاعر به دنبال کشف دلالت‌های معنایی است. با مضامین عشق و احساس، نوستالژیک سرایی می‌کند. همچنان که با واژه‌های نظیر عشق و مهر جهان خود را روایت می‌کند. در نگرش به انسان روایتگر دنیای درون و حس‌های خویش است. آن‌چنان که سعی دارد، با تکرار اندام‌واره‌های انسانی نظیر «چشم، صورت، دست، شست، پا، زلف، گوش، قفسه‌ی سینه، آغوش، نگاه، موهای قرمز، عضله، دل، زبان، دندان، دماغ...» به مفاهیمی تازه دست یابد. گاه شاعر روایتگر سلطه اشیا بر انسان معاصر است. در این باریک‌بینی و جزی‌نگری مظاهر زندگی در محوریت اشیا و پدیده‌هایی نظیر (گل گلایل، گل سرخ، گل نرگس، میز، صندلی، قاب عکس، قالی، چتر، چراغ خواب، پارچه، لباس، ناودان، شیروانی، کلاه، فنجان، نیمکت، مترسک، آمپول، ساعت...) بسیار تکرارشونده می‌بینند. «آن شب دیدمت/ دوباره دیدمت/ و باز.../ چشم‌هایم را کنارت جاگذاشته‌ام». مجموعه‌ی «آناهید» دایره‌ی واژگانی وسیعی دارد. و شاعر مفاهیم بسیاری را در بطن کلمات کاشته است، اما از منظر ادراک (ذهن و زبان) اشعار بر دلالت‌های معنایی استوارند، و هیچ اتفاقی در زبان اتفاق نیفتاده است. گاه به واسطه و بهره‌گیری از کنایه و ضرب‌المثل‌ها شعر را جلو می‌برد (کاش آدم‌ها روی سگ‌شان را نشان بدهند)، (مرغ همسایه همیشه غاز نیست) و... در همین جهت طنز ظریفی گاه میان سطرها سربلند می‌کند (کمتر حلوا بخورید/ دندانتان را بی‌خیال/ دیابت می‌گیرید)، (این روزها/ خیلی کم شده‌ام/ با یک هورت تمام می‌شوم/ با یک قطره‌ی آب غرق)، (دوست عزیزم/ خدا حافظ تا خاکسپاری بعدی) و... اگرچه این اشعار غلیان روح و جان شیفته شاعر هستند، و رامین تاری‌وردی جهان شعری خود را دنبال می‌کند، اما باید مراقب باشد، در دام کاریکلماتور نیفتد.

مواجهه با مرگ و فراموشی در

جایی برای دفن مردگان نیست!

آرمان ملی- بیتا ناصر: مریم نفیسی‌راد که پیشتر او را با اثر تالیفی «هادس»، ترجمه آثاری چون «هزار خورشید تابان» اثر خالد حسینی، «سرزمین پرتقال‌های غمگین» اثر غسان کنفانی، «چه اتفاقی برایت افتاد؟» اثر اپرا وینفری و بروس دی پری و... نزد اهالی کتاب شناخته می‌شد، این بار با ترجمه رمان «جایی برای دفن مردگان نیست» از کارینا ساینس بورگو، نویسنده ونزوئلایی ورود تازه‌ای به بازار کتاب داشته است؛ رمانی که «در یک سرزمین خیالی آمریکای لاتین اتفاق می‌افتد؛ جایی که خشونت، فقر و یک بیماری همه‌گیر ناشناخته زندگی مردم را ویران کرده است. بیماری حافظه‌ی انسان‌ها را از بین می‌برد و به نوعی مرگ زودهنگام برای هویت و گذشته تبدیل می‌شود...» با خواندن این مصاحبه، بیشتر با ترجمه جدید نفیسی‌راد آشنا می‌شوید.

این بار برای ترجمه سراغ رمانی تحسین‌شده از کارینا ساینس بورگو با عنوان «جایی برای دفن مردگان نیست» رفته‌اید. کدام یک از ویژگی‌های داستان‌نویسی او را پررنگ‌تر دیده‌اید؟ چطور؟

کارینا ساینز بورگو نویسنده‌ای است که داستان‌نویسی‌اش در مرز میان واقعیت و استعاره شکل می‌گیرد. مهم‌ترین ویژگی او توانایی‌اش در ترکیب دو عنصر است: شدت واقعیت اجتماعی و لطافت زبان شاعرانه. او گزارشگر بحران نیست، بلکه از بحران، متنی ادبی می‌سازد که همزمان خواننده را تکان می‌دهد و مسحور می‌کند. در جایی برای دفن مردگان نیست، بورگو نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از دل یک تجربه‌ی عمیقاً شخصی، رنجی جمعی و جهانی را روایت کرد. شخصیت اصلی یعنی آنجوستیاس، مادری که فرزندان نوزادش را از دست داده، به‌تنهایی بار روایت را به دوش می‌کشد. اما در واقع، او بیش از یک شخصیت است: صدای او صدای همه‌ی زنانی است که در میانه‌ی فروپاشی اجتماعی بار زندگی و مرگ را بر دوش می‌کشند. ویژگی برجسته دیگر بورگو، توانایی او در خلق مکان‌هایی است که مرز واقعیت و نماد را می‌شکنند. «کشور سوم» نمونه بارز این مهارت است. این گورستان بی‌قانون، هم مکانی عینی در دل بحران است و هم استعاره‌ای از برزخ انسان معاصر. چنین فضاسازی‌ای باعث می‌شود که رمان، فراتر از روایت یک کشور خاص، معنایی جهان‌شمول بیابد. زبان بورگو نیز وجه مهمی از سبک اوست. او از استعاره‌هایی بهره می‌گیرد که بار معنایی سنگینی دارند، اما هرگز از شدت واقعیت نمی‌کاهند. جمله‌هایی مانند: «باد بوی اجساد را از کوچه‌ای به کوچه دیگر می‌برد». نمونه بارز این زبان است: تصویری شاعرانه که همزمان وحشت را عمیق‌تر می‌کند. به این ترتیب، پررنگ‌ترین ویژگی داستان‌نویسی بورگو را می‌توان چنین خلاصه کرد: او از دل سیاهی و مرگ، مرثیه‌ای شاعرانه می‌سازد که هم گزارش واقعیت است و هم تجربه‌ای وجودی. یکی از ویژگی‌های شاخص جایی برای دفن مردگان نیست، شاعرانگی عمیق آن است. بورگو زبانی را به کار می‌برد که بیشتر به شعر شبیه است تا به روایت نثر. اما این شاعرانگی نه در وصف مناظر زیبا یا لحظه‌های عاشقانه، بلکه در بطن فضایی تیره، مرگ‌آلود و وهمناک جریان دارد.

> **رمان بورگو اگرچه ریشه در بحران ونزوئلا دارد، اما فراتر از مرزهای جغرافیایی معنا می‌یابد. انسان امروز در هر کجای جهان با مسائلی مشابه روبه‌روست: مهاجرت اجباری، بی‌خانمانی، تبعید، و تجربه‌ی خشونت دولتی یا شبه‌نظامی**

> **ترجمه چنین متنی فرصتی بود برای تجربه زبانی تازه. من می‌بایست میان زبان گزارش و زبان مرثیه پلی می‌زدم، استعاره‌های جدید خلق می‌کردم و مرزهای زبان فارسی را گسترش می‌دادم**

گفته می‌شود که بورگو در سرتاسر رمان شاعرانگی محض را در فضای ترسناک به کار می‌برد. در این باره بگوئید.

شاعرانگی در این رمان چند کارکرد دارد: الف) افزایش شدت تجربه حسی: وقتی آنجوستیاس از جعبه‌های کفش به عنوان تابوت نوزادان سخن می‌گوید، این تصویر شاعرانه نمادین، درد را چند برابر می‌کند. چون سادگی و بی‌پناهی این استعاره بیش از هر گزارش سردی بر قلب خواننده می‌نشیند. ب) خلق حالتی آیینی و جمعی: تکرار تصاویر مرگ و خاک، لحن رمان را به مرثیه‌ای جمعی بدل می‌کند. خواننده در جایگاه کسی قرار می‌گیرد که در مراسمی سوگوارانه شرکت کرده است. ج) ایجاد فاصله و نزدیک شدن همزمان: شاعرانگی باعث می‌شود خواننده هم از شدت واقعیت فاصله بگیرد و هم عمیق‌تر درگیر آن شود. زیبایی زبان، وحشت را تحمل‌پذیرتر می‌کند، اما در همان حال آن را ماندگارتر هم می‌سازد. برای مثال، آنگوستیاس در جایی می‌گوید: «مرگ مثل باران بود؛ روی همه می‌ریخت». این جمله، هم زیباست و هم ترسناک. باران استعاره‌ای است آشنا و شاعرانه، اما وقتی با مرگ پیوند می‌خورد، هراسی عمیق می‌آفریند. بنابراین، شاعرانگی در این رمان تزئین نیست، بلکه ابزار اصلی روایت است. بدون آن، شدت وحشت و عمق تراژدی به این حد نمی‌رسید.

درباره‌ی موضوع، درونمایه و طرح داستان «جایی برای دفن مردگان نیست» بیشتر توضیح دهید. فکر می‌کنید مهمترین دغدغه‌های نویسنده در این کتاب، پرداختن به چه مسائلی بوده است؟

موضوع اصلی رمان، مواجهه انسان با مرگ و فراموشی در دل یک جامعه فروپاشیده است. این مواجهه در سطح فردی با آنجوستیاس آغاز می‌شود و در سطح جمعی به وضعیت یک ملت گسترش می‌یابد. درون‌مایه‌های مهم رمان عبارت‌اند از: مرگ به عنوان حضوری روزمره و فراگیر، فراموشی به عنوان خطری بزرگ‌تر از مرگ، تبعید و مهاجرت به عنوان سرنوشت ناگزیر، مقاومت به عنوان تنها امکان زیستن. طرح داستان به ظاهر ساده است: انگوستیاس، زنی که فرزندانش را از دست داده، در میانه‌ی خشونت و هرج‌ومرج به دنبال مکانی برای دفن و معنایی برای ادامه حیات می‌گردد. او در مسیرش با شخصیت‌هایی چون ویسیتاسیون سالازار، گورکنی که اجساد را به خاک می‌سپارد، روبه‌رو می‌شود. این سفر بیرونی، همزمان سفری درونی است؛ سفری از رنج فردی به درکی عمیق‌تر از رنج جمعی و انسان معاصر. «کشور سوم» به‌عنوان گورستان بی‌قانون، نقطه‌ی اوج طرح داستان است. مکانی که نه خانه است و نه مقصد، بلکه برزخی میان بودن و نبودن. این طرح ساده اما عمیق، به رمان ساختاری آیینی می‌دهد.

بورگو در این اثر و در موضوعاتی که به آن اشاره کردید، در واقع چه مفاهیم و پیامی را ارائه می‌دهد؟

بورگو در این رمان مفاهیم متعددی را مطرح می‌کند: مرگ و فراموشی: او نشان می‌دهد که ترس حقیقی نه از مرگ، بلکه از فراموشی است. همان‌طور که ویسیتاسیون سالازار می‌گوید: «اگر به خاک نسپاریمشان، انگار هرگز نبوده‌اند». قدرت و فساد: شهردار، فرماندار و «بی‌قاعده‌ها» تجسم قدرتی هستند که از مرگ مردم تغذیه می‌کنند. مرگ در این رمان نه یک رویداد طبیعی، بلکه ابزاری سیاسی است. زن و مقاومت: بار اصلی روایت بر دوش زنان است. انگوستیاس با روایت، و سالازار با دفن اجساد، حافظان حافظه‌اند. این پیام رمان روشن است: زنان، ستون‌های مقاومت در برابر فراموشی‌اند. ادبیات به‌عنوان مقاومت: خودِ رمان نیز این پیام را می‌دهد که نوشتن و روایت کردن شکلی از مبارزه است. در جهانی که مردگان حتی جایی برای دفن ندارند، کلمات می‌توانند خاکی باشند که بر یاد آنان ریخته می‌شود.

به نظر شما «جایی برای دفن مردگان نیست» تا چه میزان داستان جامعه امروز و مسائل پیرامون آن بوده و انسان امروزی در ارتباط است؟

رمان بورگو اگرچه ریشه در بحران ونزوئلا دارد، اما فراتر از مرزهای جغرافیایی معنا می‌یابد. انسان امروز در هر کجای جهان با مسائلی مشابه روبه‌روست: مهاجرت اجباری، بی‌خانمانی، تبعید، و تجربه‌ی خشونت دولتی یا شبه‌نظامی. آنگوستیاس می‌تواند تصویر هر مادری باشد؛ چه در کاراکاس، چه در حلب، چه در غزه. درد او جهانی است چون فقدان فرزند، بی‌خانمانی و ترس از فراموشی مرزی نمی‌شناسند. «کشور سوم» نیز استعاره‌ای است که به سادگی به اردوگاه‌های پناهندگان، گورستان‌های بی‌نام مهاجران در مدیترانه، یا حتی شهرهای فروریخته در جنگ‌های معاصر تعمیم می‌یابد. به همین دلیل، رمان بورگو بیش از یک داستان محلی، بازتابی از بحران‌های جهانی امروز است.

همان‌طور که اشاره شد «جایی برای دفن مردگان نیست» داستان مهاجرت، مرگ و سوگواری و استقامت است که در فضایی وهم‌آلود روایت می‌شود. از این منظر درباره بهره‌مندی از ژانر و کارکردهای آن برای روایت این داستان توضیح دهید.

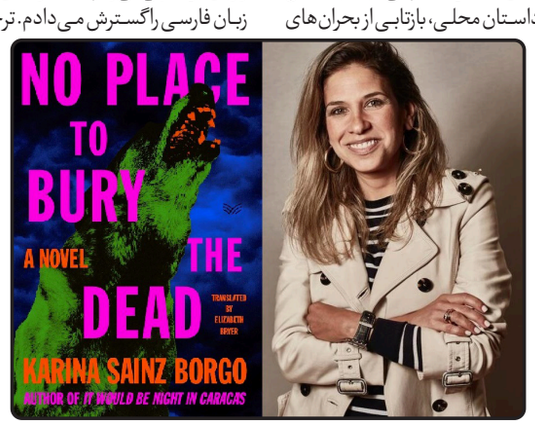

بورگو در روایتش از ترکیبی از رئالیسم اجتماعی و رئالیسم جادویی بهره می‌گیرد. این آمیزه باعث می‌شود که جهان او هم ملموس باشد و هم وهمناک. طاعونی که حافظه را می‌بلعد، استعاره‌ای وهم‌آلود است، اما بازتاب واقعی جامعه‌ای است که مردمش تاریخ و هویتشان را از دست می‌دهند. گورستان کشور سوم، مکانی واقعی به نظر می‌رسد، اما در عین حال تمثیلی از برزخ انسان است. این ژانر و فضاهای وهمی، به رمان عمقی چندلایه می‌دهند. خواننده هم با واقعیت اجتماعی روبه‌روست و هم با استعاره‌های فلسفی. این انتخاب ژانری باعث می‌شود که رمان نه تنها به بحران ونزوئلا بپردازد، بلکه به تجربه‌ی انسان معاصر در کلیت خود اشاره کند.

با توجه به موضوع، فضا و موقعیت‌های این کتاب و همچنین نوع روایت آن، از تجربه ترجمه این اثر بگوئید.

ترجمه این رمان تجربه‌ای دشوار و در عین حال لذت‌بخش برایم بود. دشوار از آن جهت که زبان بورگو پر از استعاره‌های شاعرانه و تصاویر مرگ‌آلود است. هر جمله ترکیبی از زیبایی و وحشت است، و یافتن معادل‌هایی که این دو را همزمان منتقل کنند، کار ساده‌ای نبود. برای مثال، ترجمه‌ی جمله‌ی: «مرگ مثل باران بود؛ روی همه می‌ریخت». باید هم سادگی باران را حفظ کند و هم سنگینی مرگ را منتقل سازد. یا در تصویری دیگر: «جعبه‌های کفش تابوت‌های کوچک من بودند». من باید هم بی‌پناهی تصویر و هم تکان‌دهندگی آن را بازآفرینی می‌کردم. اما در عین حال، ترجمه‌ی چنین متنی فرصتی بود برای تجربه‌ی زبانی تازه. من می‌بایست میان زبان گزارش و زبان مرثیه پلی می‌زدم، استعاره‌های جدید خلق می‌کردم و مرزهای زبان فارسی را گسترش می‌دادم. ترجمه‌ی این اثر نه تنها یک کار فنی، بلکه تجربه‌ای عاطفی و وجودی بود؛ نوعی سوگواری با کلمات. جایی برای دفن مردگان نیست رمانی است که از دل بحران ونزوئلا زاده شده، اما معنایی جهانی دارد. ویژگی داستان‌نویسی بورگو، شاعرانه‌کردن وحشت است. موضوع و طرح داستان حول مرگ و فراموشی می‌چرخد و پیام نهایی آن این است: تنها راه مقاومت، روایت و یادآوری است. این رمان بازتابی از جامعه‌ی امروز است؛ جامعه‌ای پر از مهاجر، تبعیدی و بی‌خانه. با بهره‌گیری از ژانرهای رئالیستی و وهم‌آلود، بورگو فضایی می‌آفریند که هم واقعی و هم استعاری است. ترجمه‌ی آن تجربه‌ای دشوار اما ارزشمند است؛ چرا که من نیز در این فرآیند به پاسدار حافظه بدل شدم. در نهایت، رمان بورگو مرثیه‌ای است برای انسان، اما مرثیه‌ای که خود بدل به سرود مقاومت می‌شود.

در پایان، آیا خبر تازه‌ای هم برای مخاطبانتان دارید؟

ان‌شاءا... دو رمان از نویسنده مصری احمد خالد توفیق با نام‌های فال روزانه (خطک الیوم) و یوتوپیا (یوتوبیا) با ترجمه من منتشر می‌شود. رمان رفقای من تازه‌ترین اثر فردریک بکمن را از زبان انگلیسی ترجمه کرده‌ام و کارهای انتشارش دارد انجام می‌شود. در حال نگارش رمان خودم در ژانر علمی تخیلی هستم.

جدال نیروهای تاریک و روشن در روان انسان

نقد شخصیت‌های مختلف رمان نخجیر نوشته مصطفی بیان

سحر محمودی
روانشناس

کتاب نخجیر نوشته مصطفی بیان، کتابی است حماسی و تاریخی. اثری است که تلاش دارد با شخصیت‌های پرجزئیات و پیچیده‌اش دنیای زنده و پرکشمکش را به تصویر بکشد و با تلفیق نبرد شیرزن ایرانی با اعراب در زمان ساسانی با جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۵۹ تمثیلی زیبا بین این دو داستان ایجاد کند. در این تحلیل تلاش شده تا با نگاهی روانشناسانه ویژگی‌ها و انگیزه‌ها و تحول‌های هر شخصیت بررسی شود و تاثیر آن بر روند داستان و پیام کلی اثر واکاوی شود. داستان در مورد پیشوا و رهبر عراق و زندگی فلاکت‌بار او در زمان جنگ ایران و عراق است. کسی که قصد دارد یک هفته‌ای ایران را تسخیر کند و جنگی بپا می‌کند. مصطفی بیان حوادث پنج روز اول جنگ را بیان می‌کند. این داستان شجاعت و دلاوری نیروی هوایی ارتش ایران در زمان جنگ را نشان می‌دهد که چطور توانستند در مقابل صدام و نیروهایش ایستادگی کنند. عزیزا... جعفری یکی از نیروهای هوایی ارتش ایران از شخصیت‌های مهم این داستان است که با رشادت خود توانست پل شط‌العرب را که آن زمان عراق را به دزفول متصل می‌کرد از بین ببرد.

تحلیل شخصیت‌ها از منظر کتاب

با توجه به توصیفی که از صدام در این بخش از رمان آمده، می‌توان چند ویژگی برجسته را که به برخی اختلالات شخصیت در روان‌شناسی نزدیک است، شناسایی کرد: خودشیفتگی احساس اهمیت شخصی بالا: او خود را در ردیف «اسطوره‌های پرآوازه جهان عرب» می‌بیند و دیگران هم این تصویر را تقویت می‌کنند. تمرکز بر ظاهر و نمایش قدرت: دقت وسواس‌گونه به لباس شیک، کروات گره‌خورده «با وزوز فرحان»، و ژست سیگار برگ کوبایی، نشانه‌ای از اهمیت دادن به جلوه بیرونی برای حفظ تصویر اقتدار است. بی‌اعتنایی به دیگران در حالت ظاهری خونسرد: این نوع خونسردی اغلب در شخصیت‌های خودشیفته ابزاری است برای نمایش برتری. اختلال شخصیت ضد اجتماعی بی‌تفاوتی هیجانی به موقعیت‌های مهم و جدی: در جلسه‌ای حساس با بیش از هزار نفر، به جای تمرکز جدی بر محتوا، ژست و سیگار کشیدن برجسته است. استفاده ابزاری از دیگران و رویدادها برای تقویت تصویر خود: ساخت فیلم سفارشی برای ثبت لحظه‌ها به نفع وجهه شخصی، می‌تواند نشانگر نگاه ابزاری به انسان‌ها و وقایع باشد. ویژگی‌های پارانوئید گرچه در متن صریح بیان نشده، اما مقام بالای سیاسی در رژیم بعث و علاقه به کنترل تصویر عمومی، معمولاً با بی‌اعتمادی و کنترل شدید محیط همراه است. این می‌تواند نشانه گرایش‌های پارانوئیدی باشد. ویژگی‌های اختلال شخصیت خودکامه/ استبدادی این دسته در DSM-۵ به عنوان تشخیص رسمی نیست، اما در روان‌شناسی سیاسی مطرح است. لذت یا رضایت از نمایش قدرت و تحقیر مخالفان: روند حذف مخالفان به شکل علنی و در حضور جمع، همراه با شعار اجباری، نوعی نمایش تحقیر و تثبیت اقتدار است. ساختار کاملاً سلسله‌مراتبی و انضباط ترس‌آلود: همه چیز در خدمت تثبیت قدرت فردی رهبر است. تصویر صدام در داستان «نخجیر» از یک رهبر خودشیفته و بی‌رحم به یک دیکتاتور تمام‌عیار با ویژگی‌های ضد اجتماعی، خودشیفتگی، پارانوئید و خودکامگی سادیستی تکمیل می‌شود. اینجا نه تنها قدرت مطلقه را در اختیار دارد، بلکه از ترس و تحسین اجباری به عنوان ابزار بقای سیاسی استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد «سعد ابن ابی وقاص» در این موقعیت نه یک مخالف، بلکه یک حامی و تحریک‌کننده اصلی صدام بوده. این توصیف ویژگی‌های شخصیتی زیر را نشان می‌دهد: ویژگی چاپلوسی و فرصت‌طلبی استفاده از جملات اغراق‌آمیز مثل «فاتح ایران» یا «قهرمان ملی جهان عرب» برای تقویت غرور پیشوا، نشانه‌ای از چاپلوسی است. چنین افرادی معمولاً به قدرت وابسته‌اند و برای حفظ موقعیت خود از تحسین بی‌حد و مرز استفاده می‌کنند. در روان‌شناسی سیاسی، چنین افرادی را «enabler» یا توانمندساز دیکتاتور می‌نامند؛ کسانی که با تعریف و تحریک، زمینه تصمیمات خطرناک رهبر را فراهم می‌کنند. برای تحلیل شخصیت «شیرزن ایرانی» در رمان «نخجیر» از منظر روان‌شناسی، می‌توانیم چند محور مهم را در نظر بگیریم: ویژگی‌های شخصیتی و تیپ روان‌شناختی «شیرزن ایرانی» نمادی از قدرت، شجاعت و مقاومت است. از دیدگاه روان‌شناسی، او می‌تواند نمونه‌ای از شخصیت با ویژگی‌های «برون‌گرایی» بالا، «ثبات هیجانی» و «قاطعیت» باشد. چنین شخصیتی معمولاً توانایی مقابله با فشارها و تهدیدهای بیرونی را دارد و در برابر مشکلات تسلیم نمی‌شود. انگیزه‌ها و اهداف او معمولاً انگیزه‌های قوی مثل حفاظت از خانواده، حفظ ارزش‌ها و مقابله با ظلم را دارد. از نظر نظریه نیازهای مازلو، می‌توان گفت که این شخصیت در سطح‌های بالاتر هرم نیازها (احترام و خودشکوفایی) قرار دارد؛ چون علاوه بر حفظ امنیت فیزیکی، به دنبال معنا و ارزش‌های والا است. تأثیر شخصیت بر روند داستان و پیام کلی: وجود چنین شخصیتی در رمان، پیام‌هایی درباره استقامت، ایثار و هویت فرهنگی منتقل می‌کند. این شخصیت باعث می‌شود خواننده با قدرت و مقاومت زنانه در برابر سختی‌ها آشنا شود و ارزش‌های مربوط به شجاعت و پایبندی به اصول را بهتر درک کند. تحلیل شخصیت عزیزا... جعفری براساس متن کتاب (به سرعت به همراه مسعود خود را به هواپیما رساند از پلکان هواپیما بالا رفت مسلسلش را آماده کرد و مسلسل‌های دشمن را منهدم کرد...) عزیزا... جعفری ممکن است شخصیتی با صفات کلیدی مانند مسئولیت‌پذیری، تعهد به خانواده و جامعه، و مقاومت در برابر مشکلات باشد. از منظر روان‌شناسی، چنین فردی احتمالاً دارای درجه بالایی از «وجدان‌گرایی» است که باعث می‌شود به وظایف و تعهداتش با دقت و پشتکار بپردازد. عزیزالله جعفری ممکن است نمادی از انسان‌های متعهد به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی باشد که در برابر دشواری‌ها ایستادگی می‌کنند. وجود چنین شخصیتی پیام‌هایی درباره اهمیت مسئولیت‌پذیری، وفاداری و شجاعت منتقل می‌کند. روند تغییر و تحول عزیزا... در داستان می‌تواند نشانه‌ای از فرآیند تطهیر (کاتارسیس) یا حل تعارضات درونی باشد که به رشد روانی او منجر می‌شود.

نقطه قوت و ضعف رمان

یکی از مهم‌ترین نقاط قوت این اثر، شخصیت‌پردازی واقع‌گرایانه و عمیق آن است؛ شخصیت‌ها نه تنها با چالش‌های بیرونی مواجه می‌شوند، بلکه در برابر تضادهای درونی خود نیز قرار می‌گیرند. این موضوع باعث می‌شود خواننده بتواند با شخصیت‌ها همذات‌پنداری کند و دنیای داستان را به خوبی درک کند. با این حال، رمان نقاط ضعفی هم دارد که نباید نادیده گرفت. طولانی بودن برخی توصیف‌ها و کندی روایت در بخش‌هایی از داستان ممکن است ریتم خواندن را کاهش دهد و باعث شود برخی خوانندگان احساس خستگی کنند. علاوه بر این، انگیزه‌ها و ویژگی‌های روانشناختی برخی شخصیت‌ها در صحنه‌های حساس، کمی سطحی باقی مانده‌اند و می‌توانستند عمیق‌تر و دقیق‌تر بررسی شوند. رمان نخجیر چیزی فراتر از جنگ میان دو کشور است و بیان کننده جنگ روانی و جنگ روانشناختی شخصیتهای داستان است. رمان «نخجیر» صرفاً بازنمایی پنج روز نخست جنگ ایران و عراق نیست، بلکه در سطح روان‌شناختی، جنگ را استعاره‌ای از نبرد درونی انسان میان نیروهای متضاد می‌داند: لاشخورها: نماد سایه‌های روانی (به تعبیر یونگ)، نیروهای تاریک، وسوسه تسلیم و مرگ. تیزپروازان/ عقاب‌ها: نماد «خود برتر» یا بخش والا و تعالی‌جوی روان، شجاعت، و میل به بقا. در این سطح، رمان نشان می‌دهد که انسان همواره در کشاکش میان این دو نیرو قرار دارد. نخجیر از منظر روان‌شناسی، روایتی از جدال نیروهای تاریک و روشن در روان انسان است. شخصیت‌ها در موقعیتی بحرانی، با مکانیزم‌های دفاعی و انتخاب‌های اگزیستانسیال، هویت و معنای خویش را بازسازی می‌کنند. این رمان نشان می‌دهد که حتی در شرایط مرگ و اضطراب حداکثری، روان انسان قادر است با والایش، نمادسازی و پیوند با ناخودآگاه جمعی، تعالی بیابد.